## **روایت اول**

## 

## **من، آیرونساید، ژنرال ارتش بریتانیا، اعتراف میکنم: بعد از جنگ جهانی اول من بودم که رضاخان را رضاشاه کردم تا در نبود ما از منافع بریتانیا در ایران در برابر شوروی محافظت کند**

*من در اردوگاه بریگاد قزاق در قزوین قدم می‌زدم که او را دیدم. بلندقامت، با چهره‌ای خشن و چشمانی که برق می‌زد. او* ***رضاخان*** *بود، یک افسر قزاق. من پتانسیل سرکوب و دیکتاتوری را در او دیدم. تصمیمم را گرفتم. به او مهمات، پول و اختیار دادم و راهش را برای کودتا و فتح تهران باز کردم. برای من مهم نبود که دموکراسی در ایران چه می‌شود؛ مهم این بود که یک نفر باشد که حرف ما را بفهمد و امنیتِ منافع ما را تضمین کند.****[1]***

[1] Ironside, E. (1972). High Noon of Empire: The Diaries of General Sir Edmund Ironside, 1920-1922 (Lord Ironside, Ed.). Leo Cooper Ltd.

## **روایت دوم**

## **۱۰ . من، آرتور میلسپاو آمریکایی، مامور بودم تا اقتصاد ایران را به دلار آمریکا گره بزنم و مانع توسعه صنعتی شما شوم**

من **آرتور میلسپاو** هستم؛ مردی که کلید خزانه‌ی ایران را در دوره پهلوی ها در جیب داشت. مأموریت من ساده بود: اقتصاد ایران باید وابسته به اقتصاد آمریکا شود. هر بار که وزرای شما بودجه‌ای برای ساخت کارخانه و ذوب‌آهن می‌خواستند، من به بهانه‌ی «صرفه‌جویی» و «اولویت بازپرداخت وام‌های دلاری» جلویشان را می‌گرفتم. من اقتصاد را طوری قفل کردم که چرخ‌های صنعت شما زنگ بزند و همیشه محتاج واردات بمانید.

همان‌طور که در کتاب خاطراتم اعتراف کرده‌ام سیاست من شدیدا سخت‌گیرانه بود:

***«ما مؤدبانه اما با نظمی یکنواخت به درخواست‌ها "نه" می‌گفتیم... تا جایی که ایرانی‌ها به من لقب "دکتر پول نیست" (Dr. Poul Nist) داده بودند.»***

اما دوران یکه‌تازی من دوام نیاورد. در مجلس چهاردهم، ملی‌گراها به رهبری **دکتر محمد مصدق** علیه «اختیارات تام» من قیام کردند. مصدق فریاد زد که تسلط یک خارجی بر مقدرات مالی ملت، توهین به استقلال ایران است. ایستادگی آن‌ها چنان عرصه را بر من تنگ کرد که حنای «دکتر پول نیست» دیگر رنگی نداشت و ناچار به استعفا و خروج از ایران شدم[1].

[1] Millspaugh, A. C. (1946). *Americans in Persia*. The Brookings Institution. See also Rosenberg, E. S. (1999). *Financial missionaries to the world: The politics and culture of dollar diplomacy, 1900-1930*. Harvard University Press.

## **روایت سوم**

## **۱۳. من، رابرت منتل، تحلیلگر نظامی سنای آمریکا، گزارش می‌دهم: ارتش شاه بدون حمایت روز به روز مستشاران آمریکایی قادر نبود وارد هیچ جنگی بشود.**

من در گزارشم به سناتورها، آب پاکی را روی دست همه ریختم و نوشتم:

***بعید است که ایران بتواند در پنج تا ده سال آینده با تسلیحات پیچیده‌ی خود، بدون حمایتِ روزانه ایالات متحده وارد جنگ شود.***

## **روایت چهارم**

## **۱۴. من، هنری کیسینجر، وزیر خارجه آمریکا، اقرار میکنم شاه را فریب دادم تا دلارهای نفتی که به ایران پرداخت میکردیم را با فروش نامحدود سلاحهای آمریکایی به اقتصاد خودمان برگردانم**

اعتراف من در مورد این استراتژی، بعدها در کتاب‌های متعددی ثبت شد:

***فروش تسلیحات، ابزار اصلی ما برای "بازیافت" (Recycling) دلارهای نفتی بود. این کار دو هدف داشت: ۱. تقویت شاه به عنوان ژاندارم منطقه بدون هزینه مستقیم ما، ۲. نجات اقتصاد آمریکا با بازگرداندن پول نفت. [1]***

[1] Cooper, A. S. (2011). The Oil Kings: How the U.S., Iran, and Saudi Arabia Changed the Balance of Power in the Middle East. New York: Simon & Schuster. Also see Alvandi, R. (2014). Nixon, Kissinger, and the Shah. Oxford: Oxford University Press.

## **روایت پنجم**

## **۱۵ . من، رونن برگمن اسرائیلی، اعتراف میکنم محمدرضاشاه را فریب دادیم تا در پروژه های نظامی ما سرمایه گذاری کند. ما بدون پول نفت ایران، سرمایه لازم برای توسعه تسلیحاتی که امروز در خط مقدم دفاع از کشور اسرائیل است را نداشتیم.**

من **رونن برگمن** هستم، **نویسنده اسرائیلی** و تحلیلگر مسائل نظامی که سال‌های زیادی را صرف تحقیق روی اسناد محرمانه رابطه اسرائیل و حکومت شاه کرده‌ام. یافته‌های من در پوشه‌های طبقه‌بندی شده وزارت دفاع نشان می‌دهد که مقامات اسرائیلی در آن زمان به ایران صرفاً به چشم یک «گاو شیرده» برای تأمین بودجه‌های کلان نظامی خودشان نگاه می‌کردند.

اسرائیل و ایران قرار بود روی ۶ پروژه تسلیحاتی مشترک به ارزش تقریبی یک میلیارد دلار کار کنن با این تقسیم کار که اسرائیل دانش فنی رو تامین کنه و ایران پول و مکان آزمایش این تسلیحات رو. مهمترین آنها «پروژه گل» بود که طی اون شاه موافقت کرد که در ازای دریافت تکنولوژی موشک‌های بالستیک دوربرد «جریکو ۲» که قابلیت حمل کلاهک اتمی داره، ۲۸۰ میلیون دلار نفت به اسرائیل بده، اما حقیقت اینه که این معامله از همان ابتدا یک فریب بزرگ بود و اسرائیلی ها در جلسات داخلی خودشون توافق کرده بودن که بعد از پایان پروژه دانش فنی موشک های از رده خارج شده «جریکو ۱» رو به ایران تحویل بدن. یک منبع بسیار ارشد در وزارت دفاع اسرائیل افشا کرد که **معامله تسلیحات با ایران صرفا یک کلاهبرداری بوده و در هر یک از شش پروژه مشترک، اسرائیلی‌ها قصد داشتند با ارائه تنها یک نسخه قدیمی از سلاح مورد نظر به ایرانی‌ها، آنها را فریب دهند** و در عین حال از پول ایران برای ساخت نسل جدید سلاح های خود استفاده کنند.

یعقوب شاپیرا مذاکره کننده نظامی اسرائیل با ایران تو اون سالها گفت: «**در ایران با ما مثل پادشاهان رفتار میکردند. ما با آنها در مقیاسی خیره کننده تجارت میکردیم. بدون روابط با ایران، ما پول لازم برای توسعه تسلیحاتی که امروز در خط مقدم دفاع از کشور اسرائیل است را نداشتیم»**[1].

[1] Bergman, R. (2008). The Secret War with Iran: The 30-Year Clandestine Struggle Against the World's Most Dangerous Terrorist Power. New York: Simon & Schuster.

## **روایت ششم**

## **۱۶ . من، یرواند آبراهامیان، مورخ مطرح تاریخ معاصر، اذعان میکنم اصطلاح «فرار مغزها» برای اولین بار در جهان برای توصیف ایران زمان پهلوی ابداع شد**

ما نخبگان را تربیت می‌کردیم، اما نه برای ایران، بلکه برای صادرات به غرب! سیستم آن‌قدر بیمار و وابسته بود که نمی‌توانست مغزهای خودش را جذب کند. نتیجه‌اش پدیده‌ای شد که نام ایران را در جهان با آن می‌شناختند: «فرار مغزها».

بگذارید عین جمله‌ای را که در کتابم درباره آن سال‌ها نوشتم، برایتان بخوانم:

*«****تعداد فزاینده‌ای [از تحصیل‌کرده‌ها] به خارج رفتند و برای همیشه آنجا ماندند. تا دهه ۱۹۷۰ (دهه ۵۰ شمسی)، تعداد پزشکان ایرانی در نیویورک بیشتر از هر شهری غیر از تهران بود. اصطلاح "فرار مغزها" (Brain Drain) نخستین بار به ایران اطلاق شد****.»*

بله، درست شنیدید! پزشکان ما بیماران نیویورکی را درمان می‌کردند، در حالی که مردم در شهرها روستاهای ایران از ساده‌ترین بیماری‌ها رنج می‌بردند و وما وابسته به پزشکان بنگلادشی و هندی بودیم. این بود نتیجه عدم تطابق آموزش با نیازهای بومی و وابستگی ساختاری به غرب.[1]

[1] Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.

## **روایت هفتم**

## **۱۷. من، همایون کاتوزیان، اقتصاددان اعلام میکنم آنچه در آن سال‌ها رخ داد، توسعه نبود، بلکه «شبه‌مدرنیسم نفتی» بود؛ تلاشی سطحی برای شبیه شدن به غرب بدون داشتن زیربنای تولیدی و فرهنگی آن. شاه فکر می‌کرد با پول نفت از دولت و ملت بی‌نیاز شده و یک شبه می تواند ژاپن شود**

**آنچه در آن سال‌ها رخ داد، توسعه نبود، بلکه «شبه‌مدرنیسم نفتی» بود؛ تلاشی سطحی برای شبیه شدن به غرب بدون داشتن زیربنای تولیدی و فرهنگی آن. شاه فکر می‌کرد با پول نفت از دولت و ملت بی‌نیاز شده است، غافل از اینکه همین استقلالِ دولت از ملت و وابستگی به نفت، پاشنه آشیل حکومت او خواهد شد.[1]**

[1] Katouzian, H. (1981). *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism, 1926–1979*. Macmillan.

## **روایت هشتم**

## **۱۹. من، جیمز کلاریتی، از نیویورک تایمز، گزارش می‌دهم: *ایران، سرزمینی که وقتی تمدن در آن شکوفا شد، اروپا در توحش به سر می‌برد، در اواخر دوره شاه به کشوری تبدیل شده بود که توانایی تأمین غذای خود را نداشت.***

***ایران، سرزمینی که وقتی تمدن در آن شکوفا شد، اروپا در توحش به سر می‌برد، امروزه کشوری است که توانایی تأمین غذای خود را ندارد.*** *حاکم آن، شاه محمدرضا پهلوی، وعده عظمت می‌دهد، اما* ***۷۰ درصد مردم بی‌سواد هستند و ۶۰ درصد در سطح حداقل معیشت و بخور و نمیر زندگی می‌کنند.*** *اگرچه درآمدهای نفتی به خزانه ملی سرازیر می‌شود، صدها روستا فاقد پزشک هستند.*

این شکاف طبقاتی در پایتخت به شکلی باورنکردنی خود را نشان می‌داد.[1]

[1] Clarity, J. F. (1975, June 22). Rich but Underdeveloped, Iran Seeks More Power. *The New York Times. Accessible at:* [*https://www.nytimes.com/1974/06/03/archives/rich-but-underdeveloped-iran-seeks-more-power-rich-but.html*](https://www.nytimes.com/1974/06/03/archives/rich-but-underdeveloped-iran-seeks-more-power-rich-but.html)

## **روایت نهم**

## **۲۰ . من آنتونی پارسونز، سفیر آمریکا در ایران، شاهد زننده ترین نوع تضاد میان فخرفروشی نوکیسگان شمال شهر و وضع تهوع آور توده های مردم در جنوب شهر تهران بودم.**

اگرچه تزریق انبوه پول نفت پس از سال ۱۹۷۳ میلادی ظاهر شهر را تغییر داده بود، اما همین ثروت بادآورده باعث بروز تورمی جدی شد که حتی طبقه‌ی متوسط و مدیران دولتی را نیز درهم شکست، به طوری که گاهی یک کارمند ناچار بود تا ۷۰ درصد از کل حقوق ماهانه‌ی خود را صرفاً برای هزینه‌ی سرسام‌آور اجاره‌بهای مسکن بپردازد. من با چشمان خود صدها هزار خانواده را در جنوب تهران دیدم که در حلبی‌آبادها یا حفره‌های غارمانند زندگی می‌کردند؛ مکان‌هایی که از ابتدایی‌ترین امکانات مانند آب آشامیدنی و فاضلاب محروم بودند و کودکان در میان زباله‌ها و موش‌ها بزرگ می‌شدند. این شکاف عمیق طبقاتی و توسعه‌ی نامتوازن، مانند بمب ساعتی عمل می‌کرد که ثبات ساختار اجتماعی کشور را به شدت تهدید می‌نمود.[1]

[1] Parsons, A. (1984). *The Pride and the Fall: Iran 1974-1979*. London: Jonathan Cape.

## **روایت دهم**

## **۲۱ . من، فرانسیس فیتزجرالد، نویسنده معروف آمریکایی، متعجب شدم که وضعیت مردم ایران در زمان شاه به مراتب بدتر از کشور سوریه بود که نه نفت داشت و نه ثبات سیاسی!**

برای من عجیب بود که چطور کشوری با این‌همه درآمد نفتی، وضعیتی آشفته‌تر از همسایگان فقیرش دارد. من مشاهداتم را در مقاله‌ای تند و صریح در مجله «هارپر» (Harper's Magazine) نوشتم:

*«****وضعیت ایران، به طور کلی، به مراتب بدتر از کشوری مانند سوریه است که نه نفت و نه ثبات سیاسی دارد؛ به این دلیل که شاه برای توسعه‌ی کشور هرگز تلاش جدی نکرده است****... ثروت کشور بیشتر به سوی خودروهای شخصی و نه اتوبوس، کالاهای مصرفی و نه بهداشت عمومی و به سوی حقوق سربازان و پلیس کشور و نه آموزگاران، سرازیر شده است.»****[1]***

[1] FitzGerald, F. (1974, July). Giving the Shah everything he wants. *Harper's Magazine*.

## **روایت یازدهم**

## **۲۲. من، مارتین انالز، دبیرکل عفو بین‌الملل، اعلام جرم می‌کنم: شاه ایران بدترین کارنامه حقوق بشر و بالاترین نرخ اعدام در جهان را دارد**

**بالاترین نرخ اعدام در جهان، فقدان سیستم دادگاه‌های غیرنظامی معتبر و سابقه‌ای باورنکردنی از شکنجه ... هیچ کشوری در جهان کارنامه‌ای بدتر از ایران در زمینه حقوق بشر ندارد. [1]**

[1] Chomsky, N., & Herman, E. S. (1979). *The Washington Connection and Third World Fascism: The Political Economy of Human Rights* (Vol. 1). South End Press.

## **روایت دوازدهم**

## **۲۳. من، جیمز بیل، استاد دانشگاه آمریکایی، اذعان میکنم: شاه با پذیرش کاپیتولاسیون فقط به این اتهام اعتبار بخشید که عروسک خیمه‌شب‌بازی و دست‌نشانده ایالات متحده است.**

**در نظر مردم ایران، شاه استقلال کشور را در برابر وام ۲۰۰ میلیون دلاری و حمایت نظامی آمریکا معامله کرده بود. این وقایع بیش از هر رویداد دیگری به این اتهام اعتبار بخشید که شاه عروسک خیمه‌شب‌بازی و دست‌نشانده ایالات متحده است.**

این تحقیر عمیق، زمینه‌ساز انفجاری بود که هیچ‌کس در غرب آن را پیش‌بینی نمی‌کرد.[1]

[1] Bill, J. A. (1988). *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations*. New Haven, CT: Yale University Press.